

اعیاد الفرس

نویری (شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب ، ۶۷۷ - ۷۳۳ هـ) در کتاب «نهایة الارب فی فنون الادب» و «قله‌شندی (ابوالعباس احمد بن علی ، ۷۵۶ - ۸۲۱ هـ) در «صبح الاعشی فی صناعة الانشاء» در فصلی که به ذکر اعیاد و مواسم امم مخصوص کرده‌اند ، از کتابی که باختماس در باب اعیاد الفرس (= جشن‌های ایرانیان) توسط علی بن حمزه اصفهانی نگاشته آمده ، یاد کرده و سپس مطالبی در شرح برخی از جشنهای ایرانی و آئین برگزاری آنها آورده‌اند که جالب و سودمند می‌نماید . اگر این دو نویسنده - نویری و قله‌شندی - چونان ابن حجر عسقلانی (۷۳۳ - ۸۵۲ هـ) حمزه اصفهانی مورخ و ادیب بزرگوار سده چهارم اصفهان (۲۸۰ - حدود ۳۶۰ هـ) را بخطا علی بن حمزه ننماید باشند و مراد آنان از کتابی در باب اعیاد الفرس ، رساله «الاشعار السائرة فی النیروز والمهرجان» وی نباشد ، گفتار ایشان در این باب بدیع و سزاوار تحقیق است و ما در این مقال بر این فرض رفته‌ایم که این هر دو میان حمزه و علی بن حمزه فرق نهاده‌اند .

کارل بروکلمان (Carl . Brockelmann) در شمار تصنیفات حمزه بن حسن اصفهانی بجز رساله «الاشعار السائرة فی النیروز والمهرجان» - که ذکرش گذشت - از «اعیاد الفرس» وی یاد کرده است ؛ ولی از آنجا که مأخذ قول او - همچنانکه خود تصریح نموده - نهایة الارب نویری است و در آن مجموع - چنانکه ازین پیش یاد شد - کتابی به نام «اعیاد الفرس» ذکر نشده بل از کتابی در باب اعیاد الفرس سخن رفته و مؤلف آن به صراحت علی بن حمزه شمرده آمده ، ازین رو گفته این استاد خاورشناس در باب نام اصلی کتاب و انتساب آن به حمزه بی اعتبار می‌نماید .

پیش از بروکلمان ، حاجی خلیفه با تحریف عنوان معمول گونه این کتاب ، به «اعیان الفرس» آن را از تألیفات شیخ ابوالفرج علی بن حمزه اصفهانی (م ۳۵۶ هـ) شمرده بود و به دوران ما روانشاد آغا بزرگ طهرانی تنها استدلالی که بر نوشته وی ایراد کرد این بود که : «... نام پدر ابوالفرج - که همان صاحب اغانی باشد - حسین بوده است نه حمزه و این تصحیف از ناسخ کشف الظنون است .»

آنچه در نقد قول این دو کتابشناس نامور - حاجی خلیفه و آغا بزرگ - می‌توان گفت اینست که : نه در شمار رجال علم و ادب سده چهارم اصفهان - اگر احتمال تصحیف در قول صاحب کشف الظنون ندیم - مردی با این نام و کنیه و نام پدر می‌شناسیم که درست در همان سال مرگ ابوالفرج صاحب اغانی - سال ۳۵۶ هـ - در گذشته باشد و نه در منابع اصلی که

پیش از حاجی خلیفه فهرست آثار صاحب اغانی را بدست دادند - اگر در نقل کشف الظنون تصحیف ده جسته باشد - چنین کتابی بنام وی دیده می شود . به زعم من ، حاجی خلیفه با تخلیط نام دو نویسنده و تحریف عنوان معمول يك کتاب ، نویسنده و کتابی خلق کرده که البته هیچگاه وجود نداشته اند .

در منقولات نویری و قلعشندی عبارتی هست که اشارتی به تاریخ تقریبی تألیف مأخذ آنان دارد و از آن می توان راهی بدهی برد؛ آن عبارت این است: «... جشن مهرگان روز بیست و ششم تشرین اول از ماههای سریانی و شانزدهم از مهر ماه پارسی است » ؛ و در حساب گاهشماری زمانی که جشن مهرگان با بیست و ششم تشرین اول (اکتبر) موافق افتاده حدود سال ۲۷۰ هجری است . ازین تطبیق چنین برمی آید که مأخذ آنان که به احتمال در این مورد همان کتاب علی بن حمزه بوده است - با واسطه یا بی واسطه - پیش از سال ۲۷۰ هجری تألیف نیافته ولی چه بسا ممکن است که سالی چند پس ازین تاریخ - مثلاً اوایل قرن چهارم - از روی مؤلفات دانشمندان نزدیک بدان عهد چون ابومشربلخی (م ۲۷۲ ه) فراهم آمده باشد . در این زمان دانشمندی که بنام علی بن حمزه اصفهانی می شناسیم ، ابوالحسن علی بن حمزه بن عمارة بن حمزة بن یسار بن عثمان است که از دوهمانی عریق و دانش پرور بوده و پدر و برادر و برادر زاده اش از عالمان ادب و روات حدیث عهد خویش به شمار می آمده اند .

حمزة بن حسن اصفهانی در مقدمه کتاب خویش در باب اصفهان (= اصبهان و اخبارها) ، علی بن حمزه را به فضل و دانش ستوده و از کبار اهل ادب شهر خویش به شمار آورده و از تاریخ اصفهان او (= قلاهد الشرف فی مفاخر اصبهان و اخبارها) و بعضی دیگر از تألیفات وی نام برده است . متأسفانه با همه اقبالی که مردم اصفهان به آثار این همشهری فاضل خود داشته اند ، امروز چیزی از مصنفات فراوان وی بدست نیست . بنا به نقل حمزه ، نیای نیای علی ، یسار ، برادر ابومسلم صاحب دعوت (مشهور به ابومسلم خراسانی) بوده و عثمان جد اعلا ی او نخستین کس از این دودمان است که به آئین مسلمانی درآمده است . این عثمان پیش از آن که به اسلام گردن نهد ، « بندا دهرمز » نام داشته و پسر وی ابومسلم ، « بهزادان بن بندا دهرمز » (ظ : بهزاد بندا دهرمز ان ؟) نامیده می شده است .

به عقیده من اگر علی بن حمزه ای از مردم اصفهان در اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری کتابی در باب اعیاد الفرس نگاشته باشد ، می تواند همین مرد بوده باشد که هم ادیب بوده و هم نژاده . در مأخذ قدیم احوال علی بن حمزه - تا آنجا که من بازجسته ام - سال وفات وی یاد نشده ولی از آن رو که او از دوستان و معاشران ابوالحسن بن طباطبا و ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی (هر دو متوفی به سال ۳۲۲ ه) بوده و دانشمند اخیر را رثا گفته است و نیز در مقدمه تاریخ اصفهان حمزه که سالی چند پیش از ۳۵۰ هجری - سال فراغ از تألیف تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء - تصنیف یافته ، چنان از وی سخن رفته که گویی سالها قبل از آن تاریخ در گذشته بوده است ، می توان

سال مرگه او را میان دو سنه ۳۲۲ (سال وفات محمد بن بجر) و سال ۳۴۰ (سال تقریبی ختام تألیف تاریخ اصفهان حمزه) محصور دانست .

از مؤلفان متأخر اسماعیل پاشا بندادی و به نقل از او، عمر رضا کجالی سال درگذشت وی را ۳۷۵ هجری ذکر کرده اند که بسیار مستبعد می نماید و دور نیست که این عدد تبدیلی از ۳۲۵ بوده باشد که بنا به تعیین تقریبی ما می تواند سال وفات وی بشمار آید .
اینک آنچه را که به باب جشن نوروز در صبح الاعشی آمده و از روایت نهایی الارب تمامتر است به ترجمه می آوریم و ملاحظات خویش را به ذیل آن درمی پیوندیم :

نیروز

نیروز معرب نوروز است و گویند نخستین کسی که آن را جشن گرفت « جم شاد » یکی از شاهان طبقه دوم از ملوک فرس بود و معنی « شاد » پرتو و روشنی است . و سبب آنکه ایرانیان این روز را جشن گرفتند آن بود که دین پیش از جم شاد تباهی گرفته بود و چون او به شاهی برآمد بدان نری بخشید و آن را پیدا آورد . ازین رو ، آن روز را که به شاهی بنشست نوروز نام نهادند . و در بعضی کتب آورده اند که جم شاد هفت کشور را به زیر فرمان آورد و بر پریان و آدمیان پادشاه شد ، پس گردونه ای بساخت و بر آن برنشست و آن روز نخستین روز از ماه افرو دین (کذا) بود . جم شاد تا این زمان دیدار به مردمان ننموده بود ، پس چون به گردونه بر شد روی بدانان بگشاد و وی را از خوب رویی بهره ای تمام بود . مردمان روز دیدار وی را عید کردند و آن را نوروز نامیدند .

گروهی از ایرانیان بر آنند که نوروز ، روزی است که خدای در آن روشنی را آفرید و آن پیش از جم شاد نیز گرامی بوده است و برخی گویند آن اول روزی است از زمانه که فلک در آن به گشتن آغازید . ایام این جشن شش روز است . نخستین روز آن ، روز نخستین از افرو دین ماه است که ماه اول سال ایشان است و روز ششم را نوروز بزرگ نام کرده اند و زیرک خسروان بدان پنج روز حقایق حشم و گروهان بگزاردندی و حاجت ها روا کردندی آنگاه بدین روز ششم خلوت کردندی خاصگان را ، و پسر مقفع آورده است که :
از آئین های ایرانیان به نوروز یکی این بود که مردی خوب دیدار را از شب برد پادشاه می ایستاندند و چون بامداد فرامی رسید وی بی دستوری بر شاه درمی آمد و همچنان می ایستاد تا وی بدو درنگرد ، پس (شاه) او را می گفت : تو کیستی و از کجا آمده ای و به کجا می روی و نام تو چیست و برای چه در آمدی و با تو چیست ؟ و او می گفت : منم پیروز و نام من است خجسته ، از نزد خدای آدمم و آهنگ پادشاه نیکبخت دارم . با تهنیت و سلامت در آدمم و با من سال نو همراه است . آنگاه می نشست و سپس او مردی درمی آمد با طبعی سیمین که بر آن گندم وجو و خلر و نخود و کنجد و برنج بود از هر یک هفت خوشه و هفت دانه و پاره ای شکر و دیناری و درمی نو . طبق را پیش روی شاه می نهاد و از آن پس هدایای نوروز را آوردن می گرفتند ؛ و نخستین کس که بر شاه درمی آمد وزیر وی بود ، سپس صاحب

حراج ، پس صاحب معونت و از آن پس اسناف مردمان . آنگاه گروه ای بزرگ از نانی که از آن دانه ها پخته بودند و در سیدی نهاده به شاه تقدیم می داشتند و او از آن می خورد و حاضران را نیز می خوردند . سپس می گفت : امروز روزی است نو از ماهی نو از سالی نو و آنچه از زمان کهنگی پذیرفته نیازمند آن است که نومی گیرد و سزاوارتر اندام مردمان به فضل و نیکی سر است از آن رو که آن را بر دیگر اندامها برتری است ؛ آنگاه وجوه دولت خویش را خلعت و سله می داد و هدایایی که او را آورده بودند برایشان می پراگند . اما عوام فرس را عادت بر این بود که شب عید آتشی بلند افروزند و بامدادان را بریکدیگر آب افشانند . اینان بر این بودند که آتش افروزی پلیدی هایی را که زمستان در هوا بجای مانده ، می سوزد و بر خی گفته اند این آتش به جهت اعلام فراز آمدن نوروز و در انداختن آوازه وی است ، و در باب آب افشاندن گفته اند که آن برای پاک کردن تن است از دودی که در شب نوروز از آتش افروخته بدان می نشیند و گروهی دیگر بر آنند که سبب آب افشاندن آن است که چون فیروز یزدگرد بنای باروی جی را - که اصفهان قدیم باشد - به اتمام آورد ، هفت سال باران از ملک او باز ایستاد ، پس در این روز باران گشاده گشت و مردمان بدان شادمانه شدند و از غایت شادمانگی از آب باران بر تن های خویش زدند و آن به هر سال در آن روز ایشان را رسمی شد . و چه دلنشین افتاده است قول آن شاعر که در خطاب به ممشوق خویش ازین دو آئین آتش افروزی و آب افشانی یاد کرده است :

شادمانی تو - ای آرام من - به نوروز از چیست که من خود نوروزم ؛
آتش وی چونان لهیبی است که من در جگر دارم و آب او همانند سرشکی است که
من از دیده می بارم .

مرا - ای آرزوی من - به رنج و ناتوانی در افکندی ، این چنین کسان راه دهمی آوری ؟
نخستین کس که در اسلام هدیه آوردن به نوروز و مهرگان را رسم نهاد حجاج بن یوسف ثقفی بود ، پس عمر بن عبدالعزیز - رضی الله عنه - این آئین را موقوف داشت و این بود تا آن که احمد بن یوسف کاتب باز آن را معمول نمود . وی به نوروز مأمون را سبیدی زرین که در آن پاره ای عود هندی بود ، هدیه آورد و به همراه آن نامه ای کرد این چنین :
درسم چنین رفته است که در این روز بندگان خداوندان خویش را هدیه آورند و من گفته ام :
بندگان را دینی است که به یقین باید بگزاردند اگر چند خداوندگار بزرگ باشد و بخششهای وی عظیم ، نه آنست که ما خواسته خدای را به همو هدیه می بریم و او با همه بی نیازی می پذیرد ؟

اگر روزی بخواهند خداوندگار را سزاوار وی هدیه آورند ، دریا و ساحل را ارمغانی درخور نیست . ما بزرگداشت خداوندگار را هدیه می آوریم اگر چند مارا یاداری نیست که حق او به سزا بگزاریم . و سعید بن حمید دوست خویش را به نوروز چنین نوشت :

« امروز آن روز است که سنت در آن هدیه بردن بندگان را به شاهان آسان نموده است و هر گروه فراخور توان و همت خویش بدان پرداخته اند و من در آنچه دارم چیزی سزاوار تو نمی جویم جز آنکه ترا بستایم و ثنا گویم و آن کس که به اندازه توان خویش هدیه آورد سزاوار طعن نیست . »